

احیای هویت زبانی، از شاهنامه تا شهنشاهنامه

مسلم احمدی*

یحیی حسینی^۲

چکیده:

زبان فارسی، با وجود لهجه‌ها و گاه زبان‌های محلی در نقاط مختلف ایران، در درازنای تاریخ، یگانه زبان آموزشی و نوشتاری ایرانیان و آیینۀ هویت تاریخی، علمی، ادبی، دینی و هنری آنان بوده است. نقش شاهنامه در قدرت گرفتن زبان فارسی انکارناپذیر است؛ چرا که مانند گنجینه‌ای بزرگ، واژه‌های فارسی را که لازمهٔ موجودیت دوباره این زبان بودند، حفظ کرد. سرایش شاهنامه به زبان فارسی، زبان عربی را که به زبان اداری و فرهنگی بدل شده بود، اندک‌اندک به عقب راند و عرصه را برای زبان فارسی فراخ‌تر کرد. فردوسی با استفاده از زبان فارسی و احیای واژگان آن در شاهنامه، فرهنگ، تمدن و هویت ملی سرزمین ایران را نوسازی کرد. دورهٔ فتحعلی‌شاه را با دورهٔ رنسانس شعر و ادب ایران، یعنی دورهٔ غزنوی و زمان سرایش شاهنامهٔ فردوسی هم‌قران می‌دانند. در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم – اواخر دورهٔ افشارها و کمی پیش از آنکه فتحعلی‌شاه گویندگان و سخنوران را در دربار خود گرد آورد – ذهن مردم از سبک متکلف دوره مغول و تیموریان و عبارت‌پردازی‌ها و نکته‌سنجی‌های طرز هندی آزرده و ملول گردید و نهضت به نسبت مهمی در زبان و شعر فارسی آغاز شد. تجدد، مفهومی است که همواره آن را نتیجهٔ انقلاب مشروطه می‌دانند، اما باید گفت که پیش‌گامی این نهضت از دوران قاجار آغاز گردیده و تحول زبان فارسی از این زمان کلید خورده است.

کلیدواژه: شاهنامه، شهنشاهنامه، زبان فارسی، هویت زبانی، فردوسی، صبا

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه افسری امام علی (ع) (*نویسنده مسئول)

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه افسری امام علی (ع)

مقدمه:

واژه زبان دو معنای عام و خاص دارد. زبان، در مفهوم عام، ابزار بیان تصورات و انتقال افکار به شمار می‌رود. این مفهوم عام، به مثابه ابزار ایجاد ارتباط، از همان آغاز مورد توجه علوم مختلف بوده است. با این حال، زبان در مفهوم خاص خود، به ابزار ایجاد ارتباطی اشاره دارد که گروه خاصی از مردم برای ایجاد ارتباط با یکدیگر به کار می‌برند و برای گروه‌های دیگر قابل درک نیست. بدین‌روی، زبان در مفهوم خاص، یکی از انواع زبان در مفهوم عام کلمه به شمار می‌رود. (بورشه و همکاران، ۱۳۷۷: ۱)

زبان ابزاری مهم برای ایجاد حس همدلی در میان مردم یک جامعه است، چرا که می‌تواند مقدمات تشکیل یک جامعه را بر پایه ملت و هویت خاص فراهم کند.

از میان همه شکل‌های تعامل اجتماعی، زبانی که مردم به آن سخن می‌گویند مؤثرترین و جاودانه‌ترین منبع هویت است. شباهت‌ها و تفاوت‌های فرهنگی از طریق عامل زبان هویدا می‌شوند. زبان با آفرینش نظام معنایی قابل فهم در تعامل اجتماعی، مهم‌ترین ابزار ارتباطی و از عناصر مشترک هویتی به‌شمار می‌آید. این ابزار می‌تواند تا حد زیادی انتقال دیدگاه‌ها، ارزش‌ها و باورهای مشترک را در تعامل اجتماعی و در توالی نسل‌ها برعهده بگیرد. زبان و گویش هر جامعه، معرف بخشی از هویت آن است و به‌طور مشخص، زبان واحدی که برای همگان فهمیدنی باشد، از لوازم اولیه و گریزناپذیر تکوین ملت و کشور و از لوازم اولیه همبستگی آن به حساب می‌آید (میرزایی، ۱۳۹۳: ۱۰۹).

در عصر ما، زبان به عنصر فراگیر هویتی تبدیل شده است که دیگر مقوله‌های هویت‌ساز را درنوردیده است و بنابراین در میان عناصر هویت‌ساز، زبان در رتبه اول شبکه ارتباط و تعامل اجتماعی قرار دارد. نقش زبان در ایجاد هویت تا جایی است که به‌سختی می‌توان تصور کرد که فردی مثلاً چینی، ژاپنی و... باشد ولی زبان چینی، ژاپنی و... بلد نباشد.

زبان یکی از هویت‌های اکتسابی انسان می‌باشد که بواسطه زبان مادری بنیان‌گذاری گردیده است. بقای هویت ملی به زبان ملی بستگی دارد و ملتی که زبان اصیل خود را از دست دهد، در واقع هویت خود را از دست داده است. تمام مردمی که در یک سرزمین مشترک زندگی می‌کنند، برای حفظ اتحاد و پیوستگی میان خود از یک زبان استفاده می‌کنند تا بواسطه آن تفاهم و همدلی با یکدیگر را افزایش داده و تحکیم بخشند.

«زبان نه تنها به عنوان یک محصول اجتماعی، ابزار و وسیله ارتباطات به شمار می‌رود، بلکه خود بخشی از متن روابط اجتماعی است که در تولید و باز تولید فرهنگ و هویت ویژه هر جامعه

نقش مهمی دارد. زبان یک ملت، نظام معنایی یک ملت است و ابزاری مهم برای حفظ و شکل‌گیری و انتقال فرهنگ به شمار می‌آید. گذشته از مباحث مربوط به زبان‌شناسی، اکنون در مباحث حوزه قوم‌شناسی و جامعه‌شناسی، مباحث وسیعی پیرامون نقش و کارکرد زبان در چارچوب مطالعات بین‌رشته‌ای مطرح شده است.» (حاجیان، ۱۳۷۹: ۲۰۶)

چارچوب نظری:

زبان فارسی در طول تاریخ همواره به عنوان زبان نوشتاری و گفتاری، انعکاس دهنده حوادث و رویدادهای علمی، تاریخی، ادبی، دینی و هنری ایرانیان بوده است. از این رو زبان آموزشی، ادبی و علمی فارسی، در جایگاه زبان ملی ایران، به لحاظ آفرینش آثار مکتوب شعری و نوشته‌های علمی، دینی، هنری و تاریخی، از برجسته‌ترین زبان‌های تاریخ بشری است. فراتر از موارد یاد شده، زبان فارسی، ابزار اصلی ایجاد ارتباط میان همه ایرانیان و بدین ترتیب فراهم کننده زمینه‌های هویت اجتماعی و ملی بوده است. (احمدی، ۱۳۸۶: ۵۴)

با آن‌که حمله اعراب مدت‌ها بر گستره عظیم زبان فارسی سایه افکند، لیکن اگر زبان فارسی از میان می‌رفت، بدون شک هویت ملی، فرهنگی، تاریخی و استقلال ایرانیان نیز با خطر نابودی روبرو می‌شد. اما این زبان موفق شد با هم‌آهنگی با خط عربی در نوشتار، در درون خانواده اسلامی، هویت و بقای خود را حفظ کند. با این کار، بیشینه متفکران و دانشمندان ایرانی که آن روز، آثار خود را بیشتر به زبان عربی می‌نوشتند، تمایل پیدا کردند که آثار خود را به زبان فارسی بنگارند. چند سده بعد، پس از سقوط بغداد و قبل از تشکیل دولت ملی صفویان، مهم‌ترین و بارزترین ویژگی هویت ملی ایران عرفان و تصوف بود که در کنار زبان فارسی نشست و به هویت ملی ایران، ویژگی و جلوه‌ای جدید بخشید. زبان فارسی چند قرن بعد از این واقعه مهم، در کنار اسلام قرار گرفت و تشخیص جدیدی به ایران اسلامی داد. (نجفی، ۱۳۸۶: ۴۰)

زبان را می‌توان بهترین ابزار برای ایجاد حس همدلی در میان مردم یک جامعه و زمینه‌ای برای تشکیل یک جامعه بر پایه ملیت و هویت دانست. افزون بر آن، زبان می‌تواند تاریخ، اسطوره‌ها، فرهنگ و تمدن یک قوم را نیز به نسل‌های بعد منتقل نماید؛ ویژگی‌هایی که برای ساخت و تکوین هویت ملی یک کشور و سرزمین، اهمیت بسیاری دارند.

زبان مادری، نخستین هویت اکتسابی و ریشه‌دارترین جنبه هویت فردی و اجتماعی افراد است، زیرا افراد یک ملت و جامعه را مانند تار و پودی محکم و استوار در هم می‌تند که هویت ملی آن‌ها را شکل می‌دهد. همچنین رمز بقای یک ملت و هویت آن در استمرار زبان ملی آن

است. البته زبان‌های قومی و محلی نیز می‌توانند در کنار زبان ملی وجود داشته باشند و سبب تقویت آن نیز بشوند. بنابراین، زبان ملی در این کاربرد، نه تنها زبان ارتباط، بلکه زبان اتحاد و همدلی است. مردمی که از اقوام مختلف و آداب و رسوم متفاوت و با زبان مادری خاص خود در یک سرزمین زندگی می‌کنند، به وسیله زبان ملی، پیوستگی خود را با ملیت و هویت خویش حفظ می‌کنند. چرا که زبان ملی وسیله تفهیم و تفاهم میان تمام اقوام موجود در یک سرزمین است که دارای هویت یکسان ملی، فرهنگی و تاریخی هستند.

زبان فارسی با وجود لهجه‌ها و گاه زبان‌های محلی در ایران، در طول تاریخ به عنوان زبان آموزشی و نوشتاری مردمان ایران بازتاب هویت تاریخی، علمی، ادبی، دینی و هنری ایرانیان بوده است و در تمامی گستره ایران زمین، از سوی همه ایرانیان، به عنوان زبان رسمی و ملی پذیرفته شده است. با وجود این که بخش‌های گوناگون ایران دیروز یا امروز، دارای لهجه‌های محلی و گاه گویش‌ها و زبان‌های متفاوت بوده و هستند، از زبان فارسی به عنوان زبان آموزشی و نوشتاری برای آفرینش آثار ادبی، لغوی، علمی و یا دینی خود بهره گرفتند.

با آنکه تنوع زبانی لهجه و گویش، یکی از وجوه تنوع اجتماعی ایرانی بوده و هست و با وجود قرار گرفتن زبان عربی در کنار زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، زبان فارسی به عنوان زبان ملی، همیشه کانون مراودات محلی و بیان فرهنگ عامه بوده است و محور اصلی و پیوند دهنده اقوام ایرانی این سرزمین در طول تاریخ به شمار رفته و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۱۲۵).

از این رو زبان آموزشی، ادبی و علمی فارسی، به عنوان زبان ملی ایران، به لحاظ آفرینش آثار مکتوب شعری و نوشته‌های علمی، دینی، هنری و تاریخی، از برجسته‌ترین زبان‌های تاریخ بشری است. فراتر از موارد یاد شده، زبان فارسی، ابزار اصلی ایجاد ارتباط میان همه ایرانیان و بدین ترتیب فراهم کننده زمینه‌های هویت اجتماعی و ملی بوده است (احمدی، ۱۳۸۶: ۵۴).

پس از ورود اسلام به ایران، با توجه به اینکه قرآن و احادیث پیامبر و بزرگان دینی، همگی به عربی بود، فراگیری زبان عربی برای درک بهتر مفاهیم دینی و قرآنی، امری ضروری به نظر می‌رسید. از این رو زبان عربی در ایران رو به گسترش نهاد تا جایی که زبان مقدس شمرده شد و زبان‌های دیگر از جمله زبان فارسی، زبانی نامقدس. سر منشأ این موضوع آن بود که تازیان خود را برتر از ایرانیان می‌دانستند و خود و زبانشان را فصیح و بلیغ و ایرانیان را عجم، به معنی گنگ و لال و ناتوان از سخن گفتن، می‌نامیدند.

این موضوع سبب پیشرفت بسیار شدید زبان عربی در تار و پود جامعه ایرانی شد و بیم آن می‌رفت که زبان فارسی و سرانجام هویت ملی ایرانیان از میان برود. تیزهوشی ایرانیان از یک سو و سخت‌گیری و تعصب‌های خشک و جاهلانۀ تازیان از سوی دیگر، مبارزات آشکار و پنهان برخی از ایرانیان اصیل و ریشه‌دار را برانگیخت و سبب شد که ایرانیان برای نگارش و حفظ زبان فارسی از خط عربی استفاده کنند. این امر، زبان فارسی را تا حدود زیادی از خطر نابودی نجات داد.

اگر زبان فارسی از میان می‌رفت، بی شک هویت ملی، فرهنگی و تاریخی و استقلال ایرانیان نیز با خطر اضمحلال مواجه می‌شد. همان‌گونه که در کشورهایی مانند مصر، لیبی، الجزایر، مراکش و نظایر آن‌ها، زبان بومی از بین رفت و امروز این کشورها دارای زبان و هویت عربی شده و هویت ملی خود را به دست فراموشی سپرده‌اند. بنابراین، پس از آنکه ایرانیان اسلام را پذیرفتند، این بیم وجود داشت که اندک اندک زبان عربی، جای زبان فارسی را بگیرد و هویت ملی ایرانی نیز به بوته فراموشی سپرده شود. اما به این سبب که مردم ایران اساس هویت ملی خود را در زبان فارسی می‌دیدند، این عزم ملی در آنها زنده شد که اساطیر، داستان‌ها، تاریخ، فرهنگ و تمدن گذشته خویش را به زبان ملی خود بازنویسی کنند.

با استفاده از خط عربی برای نگارش زبان فارسی، این زبان موفق شد در درون خانواده اسلامی هویت و بقای خود را حفظ کند، چرا که از این منظر، زنده کننده وضعیت قومی ایرانیان در دوران باستان بود. با این کار، بیشتر متفکران و دانشمندان ایرانی که آن روز آثار خود را بیشتر به زبان عربی می نوشتند، تمایل پیدا کردند که آثار خود را به زبان فارسی بنگارند. در چند سده بعد و پس از سقوط خلافت بغداد و قبل از تشکیل دولت ملی صفویان، مهمترین و بارزترین ویژگی هویت ملی ایران، «عرفان و تصوف» است که در کنار زبان فارسی می‌نشیند و به هویت ملی ایران ویژگی و جلوه‌ای جدید می‌دهد. زبان فارسی، چند قرن بعد از این واقعه مهم در کنار اسلام قرار گرفت و تشخیص جدیدی به ایران اسلامی داد (نجفی، ۱۳۸۶: ۴۰).

در دوران ترکان غزنوی، با توجه به مذهب مشترک، یعنی مذهب سنت و جماعت که مذهب اکثر مردم ایران بود، و پایبندی به خلافت بغداد، مذهب نمی‌توانست عامل مرکزی و اصلی هویت ملی ایرانیان تلقی شود. از این رو، آنچه که می‌توانست ملاک تشخیص و فصل امتیاز مردم ایران از قوم فاتح یعنی غزنویان باشد، نه مذهب تسنن، بلکه زبان فارسی بود، چرا که زبان فارسی در این دوره، در ارتقای «خودآگاهی ملی» و بازخوانی هویت ملی نقش بسیار مهمی ایفا کرد. پس می‌توان زبان فارسی را یکی از مؤثرترین مؤلفه‌های بازسازی هویت ملی ایرانیان در قرن چهارم دانست.

وضعیت زبان فارسی در روزگار سرایش شاهنامه

پس از روی کار آمدن دولت غزنوی، طرفداران زبان عربی قوت گرفتند و موفق شدند زبان اداری و دولتی را از زبان فارسی به عربی برگردانند. از این رو زبان فارسی می‌رفت تا به فراموشی سپرده شود. شاهنامه قرن‌ها پس از فروپاشی امپراتوری‌های بزرگ هخامنشی، اشکانی و ساسانی تدوین شد، اما هنوز یاد و خاطره آن دوران، تسکین دردها و امید آرزوهای مردم این سرزمین بود. با آمدن تازیان به ایران و سر برآوردن ترکان، جامعه و انسان ایرانی، ساختار اجتماعی و دینی جدیدی به خود گرفته بود. اما همچنان در زوایای تاریک ذهن خود، به دنبال گم‌شده‌ای می‌گشت، چرا که در این دوره، ملتی ایرانی با هویت یکپارچه ملی وجود نداشت. اقوام مهاجم، به ویژه ترکان، با ورود به سرزمین ایران، اندک اندک آموزش، پرورش، مدنیت و فرهنگ را از ایرانیان آموختند و فهمیدند که با نفی هویت ملی ایران نمی‌توانند سلطه بی‌هویت خود را بر این سرزمین مستقر سازند. از این رو خود، مدافع فرهنگ و هویت ایرانی شدند که نمونه آن را در کتاب تاریخ بیهقی و برگزاری جشن‌های ایران باستان، مانند جشن مهرگان و سده، به آشکاری می‌توان دید. (فضلی‌نژاد، ۱۳۸۶ : ۸)

در این دوران، بزرگ‌مردی فرزانه، به نام حکیم فردوسی، پای به عرصه گیتی نهاد و زبان فارسی و هویت ملی ایرانی را از خطر نابودی و سقوط حتمی نجات داد. چنان که فردوسی، حکیم بزرگ طوس را می‌توان از این دیدگاه، نه تنها از شاعران تراز اول تاریخ ایران، بلکه از پایه‌گذاران اصلی احیای زبان فارسی و هویت ملی در مقطع مهمی از تاریخ تحولات ایران دانست (نجفی، ۱۳۸۶ : ۳۹-۵۲)

فردوسی در شاهنامه با توسل به زبان فارسی و عمدتاً با رویکرد به اساطیر و کارکردهای اجتماعی و روانی آن، ما را به ژرفای تاریخ می‌برد و نسب‌نامه ایرانیان را به خوبی معرفی می‌کند. پس از انقراض خلافت بنی عباس به دست هلاکو خان مغول، ارتباط ایرانیان با مرکز ترویج زبان عربی از هم گسیخته شد. پس از تسلط مغول بر ایران، کارهای دیوانی و به‌ویژه وزارت، بر عهده ایرانیان نهاده شد و زبان فارسی به صورت تنها زبان سیاسی و دیوانی ایران درآمد. این موضوع سبب شد که بخش عظیمی از میراث کهن فرهنگی، ادبی و تاریخی ایران به زبان فارسی نوشته شود و امروز به دست ما برسد. حتی در آذربایجان و قفقاز نیز بیشتر شاعران و نویسندگان، از قطران تبریزی، خاقانی و نظامی در دوران متقدم گرفته تا شهریار در ادبیات معاصر، به زبان فارسی شعر سروده و کتاب نوشته‌اند. همچنین در نواحی غربی ایران، مانند کردستان، و نواحی شرقی، مانند سیستان و بلوچستان، به زبان فارسی می‌نوشته و می‌نویسند.

وضعیت زبان فارسی در دوره سرایش شهنشاهنامه

«آثار ادبی، پل میان گذشته و امروز به شمار می‌آیند و علائق ما را با میراث‌ها پیوند می‌زنند.» (گلدمن، ۱۳۷۲: ۹۷). هویت ملی در ایران همواره با زبان فارسی پیوندهای ناگسستنی داشته است، زیرا تا از ایران و ایرانی صحبت به میان می‌آید، زبان فارسی به عنوان یکی از شاخصه‌های اصلی، خود را نشان می‌دهد. این زبان به دلیل ویژگی‌های خاصی که دارد، همواره عاملی وحدت-بخش و محور اصلی فرهنگ و تمدن ایران بوده است که حتی اقوام ایرانی غیر فارسی زبان نیز با استفاده از این زبان، پیوندهای عمیقی بین خود و سرزمین ایران و سایر اقوام آن ایجاد کرده‌اند. (گودرزی، ۱۱۸: ۱۳۸۴) ما، ملیت، یا شاید بهتر باشد بگوییم هویت ملی (ایرانیت) خودمان را به لطف زبان و در جان‌پناه زبان فارسی نگه داشتیم. با وجود پراکندگی سیاسی در واحدهای جغرافیایی متعدد و فرمان‌روایی عرب، ایرانی و ترک، ایران و بویژه خراسان آن روزگار از جهتی بی‌شباهت به یونان باستان یا به آلمان و ایتالیا تا نیمه دوم قرن نوزدهم نبود. در همه کشورهای یک قوم و یک ملت با زبان و فرهنگی مشترک و یکپارچه، توأم با اختلاف در حکومت، وجود داشت؛ وحدت فرهنگی بدون وحدت سیاسی، یگانگی در ریشه و پراکندگی در شاخ و برگ. (مسکوب، ۱۰: ۱۳۷۹)

در نیمه دوم قرن دوازدهم – اواخر دوره افشارها و کمی پیش از آنکه فتحعلی‌شاه گویندگان و سخنوران را در دربار خود گرد آورد – ذهن مردم از سبک متکلف دوره مغول و تیموریان و عبارت‌پردازی‌ها و نکته‌سنجی‌های سبک هندی آزرده و ملول گردید و نهضت به نسبت مهمی در زبان و شعر فارسی آغاز شد. (آرین پور، ۱۳۷۹: ۱۳) تجدد، مفهومی است که همواره آن را نتیجه انقلاب مشروطه می‌دانند اما باید گفت پیش‌گامی این نهضت از دوران قاجار آغاز گردیده و تحول زبان فارسی از این زمان کلید خورده است. دلیل آن که ما تجدد ایرانی را یک تجدد متأخر و مربوط به بعد از مشروطه می‌دانیم، این است که نگرش ما به تاریخ قاجار، برآیند انقلاب مشروطه می‌باشد. یعنی ما از نقطه‌نظر کوشش‌گران انقلاب مشروطه، دوره قاجار را مورد بررسی قرار می‌دهیم. به تعبیری، پذیرفته‌ایم که دوره قاجار دوره بی‌خبری بوده و انقلاب مشروطه، برای اولین بار ما را از خواب غفلت بیدار کرده، در صورتی که این‌طور نبوده است. یعنی اگر از گفتمان انقلاب مشروطه فراتر برویم می‌بینیم که در دوره قاجار و حتی قرن قبل از آن تغییرات مهمی (مخصوصاً در حوزه زبان فارسی) صورت گرفته است. مثلاً میرزا ابوطالب‌خان در سال ۱۲۱۹ ه.ق

همزمان با سلطنت فتحعلی‌شاه) به اروپا سفر می‌کند و سفرنامه هند را از خود بجا می‌گذارد.^۱ وی هنگامی که برای اولین بار از تجدد صحبت می‌کند، مفهوم «طرز جدید» را به کار می‌برد. او این مفهوم را برای همه تغییر و تحولاتی که در اروپا وقوع یافته و نیز در حال وقوع بود، استفاده می‌کند. پس اولین مفهومی که ما برای تجدد در زبان فارسی داشته‌ایم همان اصطلاح طرز جدید بوده است. (توکل‌ی طرقي، ۱۳۸۲: ۲۱۰-۲۱۲) ملک‌الشعراى بهار هم، عصر فتحعلی‌شاه را با دوره رنسانس شعر و ادب ایران، یعنی دوره غزنوی و زمان سرایش شاهنامه فردوسی هم قران می‌داند. (گودرزی، ۱۳۹۰: ۷۵)

شکست‌های پیاپی ایران در جنگ با روس‌ها و احساس ناتوانی اولیای کشور در مقابل ممالک اروپایی - که به وسایل جدید در جنگ و صلح مجهز بودند - نیز، آسودگی خیال ایرانیان زیرک و دانا را بر هم زد. خطر را رو به رو دیدند و به چاره‌جویی برخاستند. ادبیات ایران از آن زمان تاکنون، جز آیینۀ تجلی آرزوی پیشرفت و ترقی و رفع مفاسد و اصلاح معایب اجتماعی و سیاسی نیست. (خانلری، ۱۳۲۶: ۱۳)

در دوره قاجار، نوعی نگاه انتقادی هم در حوزه نثر شکل گرفت که هم‌زمان با شکوفایی در این دوره، بر انواع نثر تأثیر ژرفی بر جای گذاشت. بعضی از انواع نثر تحت تأثیر این نگاه شکل گرفتند. شاخصه دگرگونی بعضی انواع دیگر نیز همین نگاه انتقادی بود. گسترش ترجمه هم سبب شد بسیاری از انواع نثر تازه وارد ادبیات فارسی شوند. انواع جدید، نمایش‌نامه و نقد نمایش‌نامه، شبه ادبیات و انواع آن، رمان‌نویسی و زیرشاخه‌های آن، مانند رمان‌های تاریخی، روزنامه‌نگاری، طنزنویسی و مقاله‌نویسی، از این نگاه تأثیر پذیرفتند. همچنین سفرنامه‌ها، سفارت‌نامه‌ها و خاطرات و خواب‌نامه‌ها محمل مناسبی برای انتقاد شدند. (جهانگرد، ۱۳۹۰: ۸۲)

نقش شاهنامه در زنده شدن زبان فارسی

بعد از سرایش شاهنامه و با زنده شدن زبان فارسی، یک زبان ملی به وجود آمد که در کنار زبان‌ها و لهجه‌های محلی، ابزار ارتباطات و زبان نگارش و آموزش و پرورش، در مفهوم سنتی خود بوده است. بنابراین زبان فارسی یکی از مؤلفه‌های مهم هویت ملی ایران است، چرا که اسطوره‌ها، تاریخ و فرهنگ ایران و به طور کلی، تمام میراث مکتوب ایرانیان، در این زبان تجلی پیدا کرده و این زبان در میان همه اقوام ایرانی وجود داشته است. فردوسی از طریق شاهنامه و با زنده کردن زبان

^۱ این سفرنامه با عنوان «مسیر طالبی»، به کوشش حسین خدیو جم، در سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۶۳، منتشر شده است.

فارسی، سبب انتقال عناصر فرهنگی، باورها، کهن الگوها، اسطوره‌ها و آموزه‌های دینی، معنوی، اخلاقی و تاریخی به نسل‌های بعد از خود شده و از این راه، سبب استحکام و تداوم هویت ملی ایرانی شده است. (قبادی، ۱۳۸۶: ۴۴)

از این رو، پس از خلق شاهنامه، زبان فارسی پناه‌گاهی برای ایرانیان محسوب می‌شد که با وجود تنوع قومی و فرهنگی، تعدد آداب و رسوم، اختلاف شیوه‌های حکومتی و...، زبان حاکمان و مردم ایران‌زمین شد. فردوسی موفق شد با استفاده از زبان فارسی، جغرافیای فرهنگی ایران زمین را گسترش دهد.

همی خواهم از دادگر یک خدای	که چندان بمانم به گیتی به پای
که این نامه شهریاران پیش	بپیوندم از خوب گفتار خویش

(نامه باستان، ج ۶، ۱۳۸۴: ۴۴)

فردوسی با سرودن شاهنامه، نه تنها تاریخ، فرهنگ و هویت ملی ایرانیان را از خطر نابودی نجات داد، بلکه با نظم بلند و باشکوه خود به پارسی، عمده‌ترین سهم را در تثبیت زبان ملی ایران و قرار دادن آن در مسیری از ثبات و تکامل، که ظرفیت ایجاد و توانایی انتقال یکی از پهناترین و باشکوه‌ترین موارث ذوق و اندیشه بشری، یعنی فرهنگ و هویت ملی ایرانی را داشته باشد، به خود اختصاص داد. (مرتضوی، ۱۳۷۲: ۹۶)

با سرایش شاهنامه، زبان فارسی دری، حیات گسترده‌ای یافت. چرا که زبان براستی آینه خودآگاهی هویت، حیات و روح یک ملت است. فردوسی درباره شکوه زبان فارسی می‌سراید:

چون این نامور نامه آمد به بن	ز من روی کشور شود پر سخن
جهان کردهام از سخن چون بهشت	از این پیش تخم سخن کس نکشت
بناهای آباد گردد خراب	ز باران و از تابش آفتاب
پی افکنم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
بسی رنج بردم در این سال سی	عجم زنده کردم بدین پارسی
هر آن کس که دارد هش و رای و دین	پس از مرگ بر من کند آفرین
از آن پس نمی‌رم که من زنده‌ام	که تخم سخن من پراکنده‌ام

(نامه باستان جلد ۹، ۱۳۸۷: ۱۶۷)

زنده کردن زبان فارسی برای فردوسی، مهمترین حلقه ارتباطات فرهنگی و هویتی است. سخت‌گیری تازیان و ترکان بر ایرانیان سبب شد که فردوسی زبان حماسه را برگزیند. چون حماسه، تنها شعر رزمی و بیان غوغای گیر و دار جنگ نیست، بلکه در معنای تاریخی آن، برآیند

خاطرات تاریخی آرزوهای بشر و روح و هویت ملی پنهان مانده است که ضمیر ناخودآگاه انسان را بیدار می‌کند تا غیرت انسانی و شخصیت و هویت ملی خویش را حفظ کند. از این رو می‌توان گفت که رستم، فریدون، سیاوش، کیخسرو و دیگر شخصیت‌های مورد ستایش فردوسی، تجسم روح ایرانی هستند که با نوعی معنویت دینی، علیه ظلم و بیداد مبارزه می‌کنند و به هیچ نوع ظلم و ستمی نیز تن در نمی‌دهند.

فردوسی در دوره‌ای که محمود غزنوی متعصب، که با روحیه شیعی هم‌سویی و هم‌سازی ندارد و به قول بیهقی «انگشت در کرده در همه جهان و قرمطی می‌جوید»، بر قسمت وسیعی از ایران مسلط شده است، با سرایش شاهنامه، طرحی فرهنگی را پایه‌ریزی می‌کند که از یک سو تاریخ و نژاد ایرانی و از سوی دیگر زبان فارسی و مذهب تشیع را مورد توجه قرار می‌دهد. (نصر اصفهانی، ۱۳۹۱: ۲۰۰)

موضوع مهم دیگر این است که میهن دوستی‌ای که در شاهنامه فردوسی مطرح می‌شود، برخاسته از وضعیت خاص اجتماعی و سیاسی در زمان سرایش آن است. فردوسی اندیشه‌های میهن‌دوستانه خود را به دور از تعصبات تصنعی مذهبی و از طریق احیای زبان فارسی نمایان می‌سازد. او شاعری اندیشمند و آگاه به مراحل مختلف تمدن و فرهنگ و هویت ملی ایران است. به خوبی می‌داند که با توجه به شرایط خاص عصر و دوره‌اش، به ویژه نفوذ زبان و فرهنگ عربی و نیز تسلط روز افزون قوم ترک زبان، زبان فارسی در معرض خطر نابودی قرار گرفته است و بیم آن می‌رود که جز نامی، چیزی از آن در تاریخ ایران بر جای نماند. همچنین او به خوبی می‌داند که زبان فارسی، به منزله محکم‌ترین حلقه پیوند طوایف مختلف ساکن در ایران باید حفظ شود. از این رو، در آن شرایط بسیار حساس، شاهنامه‌اش را می‌سراید که سند افتخارآمیز هویت ملی قوم ایرانی و سند زنده توانمندی زبان فارسی است. زبانی که با وجود پست و بلند و سرد و گرم روزگار و چیره شدن اقوام مختلف غیر ایرانی بر ایران زمین، هنوز از بین نرفته و زنده و پویا به حیات خود ادامه می‌دهد.

فردوسی با سرایش شاهنامه، پایه‌های زبان فارسی را چنان استوار ساخت، که بعد از آن فراموش شدن و از میان رفتنش محال بود. این موضوع را پس از مقایسه سرزمین خود با دیگر بلادی که تازیان به آنجا رفتند و زبان و هویت آنها را به زبان و هویت عربی تبدیل کردند، بهتر درک می‌کنیم. زبانی که ما امروز بدان سخن می‌گوییم، با اینکه واژگان غیر فارسی زیادی در آن وجود دارد، هنوز فارسی است. زبانی که بنیاد و اساس آن را فردوسی و شاهنامه‌اش برای ما حفظ

کرده‌اند. این زبان آن‌چنان زنده و در واژه‌سازی توانمند است که امروز نیز می‌تواند به گونه‌ای گسترده از واژگان بیگانه پیراسته شود.

زبان و سبک بیان فردوسی، وجه تمایز سخن او و دیگران است. سادگی بیان، صراحت گفتار، انسجام مطالب، پاکی قلم و عفت کلام، شاهنامه را به عنوان نمونه‌ی اعلای فصاحت و بلاغت در زبان فارسی معرفی می‌کند (صفا، ۱۳۶۳، جلد ۱: ۴۹۵). از این روی بی‌تردید یکی از دلایل ماندگاری حماسه‌ی فردوسی، روان و فاخر بودن زبان آن است.

در داستان رفتن کیخسرو به ایران زمین، فردوسی از خداوند می‌خواهد که او را یاری کند تا بتواند «نامور نامه» باستان خود را از روی منابعی که در دست داشته است تکمیل کند، تا سبب نام‌آوری و آوازه‌ی نیکوی او گردد:

همین خواهم از روشن کردگار	که چندان زمان یابم از روزگار
از این نامورنامه باستان	به گیتی بمانم یکی داستان
که هر کس که اندر سخن داد داد	ز من جز به نیکی نگیرند یاد

(نامه باستان، ۱۳۷۸ ج ۳: ۱۱۴)

فردوسی در واقع با سرایش شاهنامه، هویت ملی ایرانی و زبان فارسی را که توسط تازیان به نابودی محکوم شده بود، دوباره زنده کرد. وی درباره‌ی رنج‌های بسیاری در راه سرودن شاهنامه می‌سراید:

من این نامه فرخ گرفتم به فال	همین رنج بردم به بسیار سال
یکی باغ دیدم سراسر درخت	نشستن گه مردم نیکبخت

(نامه باستان، ۱۳۷۸، ج ۶: ۸۸)

شاهنامه، ضمن پایبندی به باورهای اسلامی و مذهب تشیع، راه را برای ادامه‌ی حیات هویت ملی ایرانی و زبان فارسی هموار کرد و جانی دوباره به کالبد نیمه‌جان زبان فارسی دمید.

از مطالب یاد شده می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که نوعی حس هویت ملی و ایرانی، در بخش‌های زیادی از سرزمین ایران همه‌گیر شده بود. این موضوع، حاصل روی کار آمدن سلسله‌های مستقل یا نیمه مستقل ایرانی بود که با حمایت از زبان فارسی، سبب انتقال فرهنگ و هویت ملی ایرانی به نسل‌های بعد از خود شدند. در دوره‌ی نصر بن احمد سامانی، کلیله و دمنه را که تنها نسخه‌ی عربی آن موجود است، به دستور این حاکم ایراندوست و پشتیبان زبان فارسی به زبان فارسی دری ترجمه می‌کنند. فردوسی در شاهنامه خود به این موضوع اشاره کرده است:

کلیله به تازی شد از پهلوی
بر این سان که اکنون همی بشنوی

به تازی همین بود تا گاه نثر
بدان گه که شد بر جهان شاه نصر
بفرمود تا پارسی شد دری
بگفتند و کوتاه شد داوری
(نامه باستان، ۱۳۷۸، ج ۶: ۱۸۴)

افزون بر موارد یاد شده، در دوران ابوصالح منصور بن نوح سامانی، قرآن کریم و تفسیر طبری به فارسی برگردانده شدند و تاریخ طبری نیز به نام تاریخ بلعمی به فارسی ترجمه شد. در نتیجه اندک اندک ایرانیان پس از نزدیک به ۴۰۰ سال، با تشکیل حکومت‌های ایرانی و تکیه بر زبان فارسی، هویت از دست رفته خود را بازیافت کرده و با آگاهی از هویت ملی خویش، با دین و تمدنی تازه، در دنیای آن روز جلوه‌گر شدند. (مسکوب، ۱۳۷۳: ۳۰)

در واقع یکی از دلایلی که مردم شاهنامه را پذیرفتند، استفاده از زبان فارسی بود. این زبان از ویژگی‌هایی ذاتی برخوردار است که آن را نسبت به سایر زبان‌ها برتری می‌بخشد. استفاده از این زبان، شاهنامه را به سند هویت ملی ایرانیان تبدیل کرد و در آگاهی دادن به مردم ایران نسبت به هویت ملی آنها نقش بسیار با اهمیتی ایفا کرد. در حقیقت، شاهنامه به آینه‌ای تبدیل شد که ایرانیان خود را در آن ببینند، بشناسند و بشناسانند. (مارزولف، ۱۳۸۰: ۱۷۳)

اهمیت زبان فارسی و پاسداشت افتخارآمیز آن در شهنشاهنامه

زبان تنها وسیله سخن گفتن و رفع نیازهای روزانه نیست، بلکه وسیله اندیشیدن، جهان‌بینی، عمل و هویت اجتماعی، روابط انسان‌ها و جوامع با یکدیگر، با جهان پیرامون و زمان‌های حال، گذشته و آینده است. بنابراین، از بین رفتن یا تهدید زبان، به معنی از بین رفتن هویت فرهنگی و اجتماعی جامعه است. (حاجیان، ۱۳۷۹: ۱۸)

زبان، علاوه بر اینکه خود عنصر بنیادین هویت است، از طریق آفرینش و انتقال نظام معنایی فهم‌پذیر برای دیگران نیز به مثابه ظرف ارتباطی و ساز کار انتقالی با دیگر عناصر هویتی ایفای نقش می‌کند. از طریق زبان است که ما از هویت تاریخی و تلاش نیاکان خود برای حفظ و حراست از هویت ملی و میهنی و دیگر ارزش‌ها، اسطوره‌ها و آداب فرهنگی و اجتماعی که به ما رسیده است، آگاهی پیدا می‌کنیم. بدین‌سان، رابطه‌ای دوسویه میان زبان و هویت وجود دارد.

صبا در همین راستا کوشیده است تا با ارائه دلایلی بر حفظ ارزش سخن و سخنوری، آن را همچون میراثی گرانبها دانسته و بر نشر حقیقت‌وار تاریخ تأکید کند.

سراینده دهقان گوهر فروش
ز گوهر جهان را برآمود گوش
سخن سربه‌سر راند از راستی
نه مویی در آن کژی و کاستی

همه راست آراست این داستان	که کژی نزیبد بر راستان
هر آن مهر و کین کز جهان خواسته	چنین مرد گوینده آراسته

(ص ۱۵)

در این دوره، سخن گفتن دری در زبان بیشینه گویشوران جامعه پررنگ بوده و اسناد مکتوب، زبان آموزشی، شعر و ... نیز حاکی از همین مطلب است. صبا سخن گفتن دری، که اساس هویت زبانی ایرانیان است را مایه افتخار خود می‌داند:

خوش آهنگ خامه شباهنگ من	شباهنگ در شرم از آهنگ من
عروسان به خون جگر پرورم	گزک از لب لعل گونشان خورم...
من از رزم مردان به گفت دری	کنم نامه بر لعبت خاورری
ز تیغ و ز کوپال رانم سخن	که بیند نیوشنده بر گفت من
وگر نه توانا به هر گفته‌ام	ز هر گونه در دری سفته‌ام

(ص ۷۹-۸۰)

صبا سخن را همانند گنج می‌داند و البته گنجی از الماس. شاعر نیز آن افسون‌گریست که دانه‌های الماس را آرایش داده و در سلک نظم در می‌آورد (ص ۸۱) و سر انجام در چندین قسمت از کتاب، خود را جادوگر سخن دانسته و جاودانگی خود را مرهون همین سخنان ارزشمند می‌داند. (ص ۱۱۲) وی قلم خود را احیا کننده زبان کهن فارسی می‌داند و با وی این چنین می‌گوید:

شب تیره با کلک زرین به راز	ازین گونه آراستم بس نیاز
که ای خامه هنگامه آرا تویی	نگارنده راز دارا تویی
تو بر یاریم آشکارا شدی	سراینده مدح دارا شدی
صریر تو چون صور دویم ازان	تنم را دگر باره بخشید جان
تو ای درفشان کلک زیبانگار	به فر سپاس جهان شهریار
شدی چیره بر گردش آسمان	رهاندی تن و جانم از بند آن...
نگارنده کلک گهربار باز	به گوهر بر آراست بازار راز

(ص ۱۰۴)

افتخار به تقلید زبانی و بهره‌گیری از شعر گذشتگان در شهنشاهنامه

مهمترین کارکرد و نقش زبان، از دیدگاه زبان‌شناسان، ارتباط میان انسان‌هاست. ارتباط است که در نهایت سبب تولید مفاهیم مشترک می‌شود و مفاهیم مشترک می‌توانند ایجادکننده همبستگی ملی و وفاق اجتماعی شوند. (گودرزی، ۱۱۸: ۱۳۸۴)

صبا در سرودن *شهنشاهنامه*، ضمن اذعان مکرر به تقلید و بهره‌مندی از آثار گذشتگان، همواره آشنایی به زبان و روزگار آنان را افتخاری بزرگ برای خود می‌داند. وی در این زمینه اصل صداقت در تقلید را نیز رعایت می‌کند. وی در آغاز *شهنشاهنامه*، کتاب خود را از راستی، بی‌کم و کاستی می‌گشاید و خود را زنده‌کننده آیین گذشتگان می‌داند (ص ۴) و در ادامه می‌گوید:

کز آیین دیرین جهان نو کنم	به شیرین سخن مدح خسرو کنم...
زمانه به کف بشکند خامه‌ام	نورد و نورد فلک خامه‌ام
نمانم که مانم یکی یادگار	به گیتی به نام جهان شهریار
اگر شهریارم کند یاوری	نگارم یکی نامه زین داوری
قلم بشکنم در کف تیر او	به نیرو درم کرده از شیر او
به آیین گوینده پهلوی	کنم نامور نامه خسروی
یکی نامه زین گفته‌های دری	برآرا چو بتخانه آذری
چو باشد تو را گنج در آستین	بر افشان ابر خسرو راستین

(ص ۴۱)

شاید کمتر زبانی در جهان یافت شود که صاحبان امروزی آن بتوانند متون بازمانده از گذشته تاریخی‌شان را بخوانند، اما ایرانیان، نوشته‌های هزار سال پیش فارسی را هم می‌خوانند و هم می‌فهمند. این امر نشان می‌دهد که زبان فارسی شیرازه‌ای بس محکم و استوار جهت پاسبانی از هویت ایرانی ما در طول تاریخ پر فراز و نشیب این سرزمین محسوب شده و اسباب وحدت ما ایرانیان است. صبا ضمن آگاهی از نامه باستان، سخن را به ژرفی مورد کاوش قرار داده و پس از سنجش آن، در دفتر خود ثبت نموده است. وی سخن را همچون الماسی می‌داند که از گذشتگان به ارث برده و آن را همچون تیری می‌داند که اگر راست و درست گفته و آراسته شود، بر دل دشمنان درست می‌آید. (ص ۸۱) در سنت‌شکنی و تجدد، خود را پیشاهنگ شاعران دیگر دانسته و خود را در این مسیر جاودانه می‌داند:

صبا گفتی آن گفته کش خواستی	دران جادویی‌ها برآراستی
بدین داستان تا میان بسته‌ای	سرایندگان را زبان بسته‌ای

به آیین گویندگان کهن	برآراستی نو عروس سخن
شکستی به گفتار بازارشان	زبان بستی از نغز گفتارشان
چنان سفتی این گوهر شاهوار	که پذیرفته از نیکویی شهریار
سخن راندی از گرز و تیغ و سنان	نماندی هنرهای گردان نهان
به جاویدشان زنده ماندی به دهر	که جاوید بادت روان شادبهر

(ص ۱۱۸)

نتیجه گیری:

زبان فارسی مهم‌ترین عامل حفظ و بقای هویت ایرانی در طول تاریخ بوده است. این زبان همواره به عنوان عاملی وحدت‌بخش و محور اصلی فرهنگ و تمدن ایرانی مطرح بوده است که حتی اقوام غیر فارسی زبان ایرانی نیز با استفاده از این زبان، پیوندهای عمیقی بین خود و سرزمین ایران و سایر اقوام ایجاد کرده‌اند.

زبان یکی از عناصر مشترک فراگیر هویتی است که می‌تواند فارغ از بُعد جغرافیا و همجواری سرزمینی، تا حد زیادی وظیفه تفاهم ارزش‌ها و باورهای مشترک را در تعامل اجتماعی و انتقال این مجموعه در توالی نسل‌ها به عهده بگیرد. در واقع زبان و گویش هر شخص، معرف بخشی از هویت اوست و به همین دلیل است که زبان از شاخص‌های اولیه هویت اجتماعی قلمداد می‌شود. باید پذیرفت که بی‌گمان زبان، رکن اساسی و مهم هویت ملی هر جامعه است، چرا که در دوران فردوسی سبب شد، شاهنامه به عنوان یک شاهکار ادبی در میان مردم ایران پذیرفته شود. با توجه به شواهد نقل شده می‌توان این گونه نتیجه گرفت که نقش شاهنامه در قدرت گرفتن زبان فارسی انکارناپذیر است، چرا که مانند گنجینه‌های بزرگ، واژه‌های فارسی را که از الزامات موجودیت دوباره زبان فارسی بود، حفظ کرد. به همین سبب زبان فارسی توانست به عنوان یکی از مؤلفه‌های تقویت‌کننده هویت ملی ایرانیان به تداوم تاریخی، فرهنگی و زبانی ایرانیان یاری رساند. سرایش شاهنامه به زبان فارسی سبب شد که زبان عربی به عنوان زبان اداری و فرهنگی، اندک اندک عقب بنشیند و فارسی جای آن را بگیرد. بنابراین فردوسی با استفاده از زبان فارسی و احیای واژگان آن در شاهنامه، فرهنگ، تمدن و هویت ملی سرزمین ایران را نوسازی کرد. فردوسی به تمام تاریخ ایران از زمان اسطوره تا روزگار خودش همراه با تمام تلخی‌ها و ناکامی‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌ها، عشق می‌ورزد و این موضوع را به آشکاری در شاهنامه خود بیان کرده است. چرا که هویت ملی حاصل و برآیند تمام آرزوها، آرمانها، خاطرات، تاریخ و منافع مردمی

کهن در سرزمینی دیرینه سال است که نیاز به نوسازی دارد. زبان شاهنامه از چنان استحکامی برخوردار است که پس از گذشت هزار سال، هنوز هم برای هر فارسی‌زبان فهمیدنی است. بنابراین می‌توان شاهنامه را سند ارزشمند زبان، فرهنگ و هویت ملی ایرانیان دانست.

از سوی دیگر، دوره فتحعلی‌شاه را با دوره رنسانس شعر و ادب ایران، یعنی دوره غزنوی و زمان سرایش شاهنامه فردوسی هم‌قران می‌دانند. در این میان ملک‌الشعرا صبا کاشانی، همواره در اشعار خود در *شهنشاه‌نامه* به تأثیرپذیری از شعر گذشتگان اعتراف کرده و به آشنایی به زبان و روزگار تاریخی آنان افتخار می‌کند. این باستان‌گرایی به معنای ادامه حیات گذشته در زبان اکنون و یکی از راه‌های پرتأثیر تشخیص بخشیدن به زبان است. آثار ادبی گذشته به منزله شناسنامه هویتی و ملی ماست. وی با اعتقاد به دگرگونی زبان و سنت‌شکنی توأم با پاسداشت آن، خود را پیشاهنگ شاعران معرفی می‌کند. در این راه، صبا جزو اولین کسانی است که کلمات جدید فرنگی مانند کالسکه، کاپیتان، افسر و اسامی‌ای مانند پتروویچ، الکساندر، آندرلی و ... را وارد شعر فارسی می‌کند. صبا شعر شاعران بزرگ ایران زمین را می‌ستاید و بُعد حماسی زبان را پس از سال‌ها کمرنگ شدن آثار حماسی، زنده می‌کند و حتی در برخی ابیات، ممدوحین فردوسی و نظامی را به مانند فتحعلی‌شاه، دارای خصیصه‌های پسندیده دینی و فرهنگی نمی‌داند. وی با مطرح کردن موضوع جنگ تحمیلی و دفاع از کیان این سرزمین در *شهنشاه‌نامه*، زبان فارسی و شعر حماسی را عامل هم‌بستگی، انسجام و وحدت ملی ایرانیان و برانگیزنده آنان برای دفاع، معرفی می‌کند. از طرف دیگر سخن گفتن دری، که اساس هویت زبانی ایرانیان است را مایه افتخار خود دانسته و قلم خود را احیا کننده و تداوم‌بخش این زبان کهن می‌خواند.

فهرست منابع

کتابها:

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۸). *تاریخ مختصر زبان فارسی*. تهران: طهوری.
- احمدی، حمید (۱۳۸۳). *ایران: هویت، ملیت، قومیت*. تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- _____ (۱۳۹۰). *بنیادهای هویت ملی ایرانی*. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- اشرف، احمد (۱۳۹۵). *هویت ایرانی از دوران باستان تا پهلوی*. چاپ چهارم. تهران: نشر نی.
- آرین‌پور، یحیی (۱۳۷۹). *از صبا تا نیما*. تهران: انتشارات زوار.

بهبودی، هدایت‌اله (۱۳۷۱). *ادبیات در جنگ‌های ایران و روس*. تهران: انتشارات حوزه هنری.
تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴). *هویت ایرانی، فرصت‌ها و چالش‌ها*. در مجموعه هویت ملی در ایران به کوشش داود میر محمدی. تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۲). *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ*. تهران: نشر تاریخ ایران.
جنکینز، ریچارد (۱۳۸۳). *هویت اجتماعی*. ترجمه تورج یار احمدی. تهران: نشر و پژوهش شیرازه.

حمیدی شیرازی، مهدی (۱۳۶۴). *شعر در عصر قاجار*. تهران: گنج کتاب.
ربانی، جعفر (۱۳۸۱). *هویت ملی*. تهران: انتشارات انجمن اولیا و مربیان.
رستگارفسایی، منصور (۱۳۸۱). *فردوسی و هویت‌شناسی ایران* (مجموعه مقالات). تهران: نشر طرح نو.

روح‌الامینی، محمود (۱۳۸۳). *مفهوم‌شناسی هویت ملی، هویت ملی در ایران*. به اهتمام داوود میر محمدی. تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۰). *ادبیات فارسی از جامی تا روزگار ما*. ترجمه حجت الله اصیل. تهران: نشر نی.

صبای کاشانی، فتحعلی‌خان (۱۸۶۷). *شهنشاهنامه*. انتشارات: بمبئی.
طاهری خسروشاهی، محمد (۱۳۸۸). *فصل‌های تاریکی جنگ‌های روس با ایران در شعر فارسی*. تهران: تمدن ایرانی.
قائم‌مقام فراهانی، میرزاعیسی (۱۳۸۰). *احکام الجهاد و اسباب‌الرشاد*. به تصحیح و مقدمه تاریخی غلامحسین زرگری نژاد. تهران: بقیه.

کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۸). *نامه باستان*. تهران: انتشارات سمت.
لنگرودی، شمس (۱۳۷۵). *مکتب بازگشت (بررسی دوره‌های افشاریه زندیه و قاجاریه)*. تهران: مرکز.

مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۹). *هویت ایرانی و زبان فارسی*. تهران: فرزانه.
مؤتمن، زین‌العابدین (۱۳۷۱). *تحول شعر فارسی*. تهران: طهوری.
ناتل خانلری، پرویز (۱۳۲۶). *نثر فارسی در دوره اخیر در کنگره نویسندگان ایران*. تهران: نگین.

نجفی، موسی (۱۳۸۶). *ساحت معنوی هویت ملی ایرانیان (خودآگاهی تاریخی، جهانی شدن و انقلاب اسلامی)*. تهران: دفتر نشر معارف.

مقالات:

- ابوالحسنی، سید رحیم (۱۳۸۹). *مؤلفه‌های سنجش تجربی هویت ملی*. کنکاشی در هویت ایرانی (مجموعه مقالات) به کوشش ابراهیم حاجیانی تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- احمدی، حمید (۱۳۸۶). «اتحاد ملی، هویت ملی و ضرورت بازسازی آن در ایران (نگرش معرفت‌شناسی) مجموعه مقالات همایش ملی اتحاد ملی. راهبردها و سیاست‌ها، با مقدمه دکتر حسن روحانی». تهران: گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- اشرف، احمد (۱۳۷۳). «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، *مجله ایران نامگ*. س دوازدهم. ش ۴۷. صص ۵۲۱ تا ۵۵۰.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۷۹). «تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال دوم، شماره ۵، صص ۷۲ تا ۵۵.
- آبادیان، حسین (۱۳۸۸). «مؤلفه‌های هویت ملی در برخی آثار مکتوب نیمه نخست دوره قاجار». *فصلنامه تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)*. س نوزدهم. ش ۳ پیاپی. صص ۵۸-۷۷.
- طاهری خسروشاهی، محمد (۱۳۹۰). «ادبیات پایداری در شعر دوره قاجار»، *فصلنامه مطالعات ملی*. س دوازدهم. ش ۴۶. صص ۱۳۲ تا ۱۵۶.
- فلاح، مرتضی (۱۳۸۶). «نقش زبان فارسی در یکپارچگی و وحدت ملی ایران». *مجله گوهر گویا*، س یکم. ش چهارم. صص ۹۸-۱۱۵.
- گودرزی، حسین (۱۳۸۴). «موقعیت زبان و ادبیات فارسی در ایران عصر صفویه و رابطه آن با زبان رسمی و ملی». *فصلنامه مطالعات ملی*. س دوازدهم. ش ۳. صص ۱۱۵-۱۳۵.

